

خاطرات خانه اموات

فؤاد دایووفسکی / ترجمه مهرداد مهرین

www.ketab.ir

سرشناسه	داستایوسکی، فنودور میخائیلویچ، ۱۸۲۱ - ۱۸۸۱ م.
عنوان و نام پدید آور	خاطرات خانه اموات / فنودور داستایوفسکی؛ مترجم مهرداد مهرین
مشخصات نشر	تهران: نگارستان کتاب، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	۳۸۲ ص.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۱۹۰-۰۹۰-۷
وضعیت فهرست نویسی	فیا
یادداشت	عنوان اصلی: Zapiski iz mertvogo doma. 2004
یادداشت	کتاب حاضر از متن انگلیسی تحت عنوان The house of the dead به فارسی برگردانده شده است.
یادداشت	کتاب حاضر تحت عناوین مختلف توسط مترجمان و ناشران متفاوت در سالهای مختلف منتشر شده است.
موضوع	داستانهای روسی - قرن ۱۹
موضوع	Russian fiction 19th century
شناسه افزوده	مهرین، مهرداد، ۱۳۰۱ - ۱۳۸۱، مترجم.
بند کتبی	۱۳۹۶ خ / PG۳۳۶۰
رده بندی یوبی	۸۹۱/۷۳۳
کتابخانه ملی	۴۸۲۷۰۶۸



ناشر نگارستان کتاب خاطرات خانه اموات

نویسنده: فنودور داستایوفسکی

مترجم: مهرداد مهرین

نوبت چاپ: چاپ اول ۱۳۹۷

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: تاجیک

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۹۰-۰۹۰-۷

تهران: خیابان فخر رازی، خیابان وحید نظری غربی، پلاک ۸۲ طبقه همکف

تلفن: ۶۶۴۹۵۴۶۱ - ۶۶۴۹۵۴۷۵ - ۶۶۴۶۴۱۱۷

www.ngrbook.com

فروش اینترنتی: ۶۶۴۹۵۷۹۴

قیمت: ۴۰۰۰۰ تومان

مقدمه مترجم

نیچه، بزرگم: «داستایوفسکی یگانه روانشناسی است که از او چیزی فرا گرفتم. او یکی از بهرین ثروت باد آورده‌ی زندگی من بوده است. آشنایی با او حتی بهتر از کشف استاندال بود». وقتی که فیلسوفی مانند نیچه اینطور نابغه‌ی روس را ستاید ما که ریزه‌خوار خوان نوابغ هستیم، باید صد چندان از داستایوفسکی تحسین کنیم. ولی تا آثارش را نخواندیم و آن را نفهمیم، نمی‌توانیم تجلی‌ای از او بکنیم. خوشبختانه اخیرا بسیاری از شاهکارهای داستایوفسکی از قبیل «برادران کارامازوف»، «ایبله» و «جنایت و مکافات» و یادداشت‌های زیرزمینی، به صورت کامل ترجمه شده و در دسترس هم میهنان قرار گرفته است و ما می‌توانیم فرصت را غنیمت شمرده این روانشناس بزرگ را بشناسیم و از خرمی و درستی و خوشه‌ها چینیم. کتابی که اینک در دسترس خوانندگان قرار داده می‌شود یکی از آثار بزرگ داستایوفسکی است. برخی آن را شاهکار او می‌دانند ولی عده‌ای دیگر «برادران کارامازوف» را شاهکار می‌دانند. حق این است که بگوییم اگر خاطرات خانه‌ی اموات شاهکار داستایوفسکی نباشد در نوع خودش شاهکار است. داستایوفسکی تراژدی حیات بشر را چنان خوب در این کتاب نقاشی کرده که تورگنف پاره‌ای از قسمت‌های «خاطرات خانه اموات» را با «دوزخ» دانه مقایسه کرده است. درباره شدت اثری که

مطالعه این کتاب در خواننده برجای می‌گذارد ذکر همین یک موضوع بس که موقعی که امپراطور نیکلای یعنی همان جلادی که موسس خانه اموات بود آن را خواند به گریه افتاد! داستایوفسکی در «خاطرات خانه اموات» یک قسمت از ماجرای محبوسیت خودش را در زندان سیبری شرح می‌دهد. ولی در ضمن زندانیان دیگر را معرفی کرده سرگذشت‌های مانگیز آنها را به طرزی بدیع حکایت و به موشکافی در طبیعت آنها می‌پردازد و پرده از بسی از اسرار درونی انسان برمی‌دارد.

این چهار سال محبوسیت داستایوفسکی را بکلی عوض کرد. وی دیگر آن مرد تند و مبارز نبود. دیگر امیدی به بشر نداشت و جز تسلیم شدن به فرای کر و رنوشست چاره‌ای نمی‌دید این چهار سال محبوسیت شوخی نبود: به قول خود داستایوفسکی، وی در عرض این چهار سال زنده به گور شده بود. این چهار سال مرگ اجباری، چنان اراده او را فلج کرده بود که برای رهایی، گریز از درد غم گاهی جز میخواری و قماربازی نیافت. مرد تیره روزی بود. نسیم خات او بیشتر به یک حریق مداهش شبیه بود حرقی که به تدریج جوهر وجودش را به خاکستر تبدیل می‌کرد.

بنابر این آثار داستایوفسکی از یک سو در نتیجه اثرات کرخت کننده‌ای که در روح برجایی می‌گذارد، زبانش است ولی از سوی دیگر پرده از بسی از اسرار طبیعت انسانی برمی‌دارد. یک خواننده با هوش و توانا می‌تواند استفاده‌ای زیاد از داستایوفسکی بکند ولی خواننده ضعیف و سست عنصر ممکن است از اثر تخدیر کننده نوشته‌هایش بی‌خواب بماند. نوشته‌های داستایوفسکی مانند تریاک است که برای دانا تریاق است و برای نادان یک زهر بنیان افکن.

نباید تعجب کرد چرا آثار داستایوفسکی چنین است زیرا داستایوفسکی در زندان شیفته انجیل گردید و این کتاب به تنهایی کافی بود روح مبارز او را در هم شکنند. از سوی دیگر بیماری ممتد و فقر مزمن

و یأس همیشگی و آزارهایی که از طرف مأموران دولت در زندان دیده بود نیروی جسمی او را تحلیل برده و این ضعف جسمانی کمک فراوان به ضعف روحی او کرده بود.

ولی معذالک باید آثار داستایوفسکی را مطالعه کرده و به جای خود از زهر قاتلی که در آن نهفته سودجویی نمود، باید داستایوفسکی را شناخت زیرا این مرد تیره بخت و مفلوک در آن واحد روانشناس، عالم به علم اجتماع و داستان پرداز بزرگی بود.

قهومانان داستایوفسکی خیلی جالب توجهند چون همه مریضند. آدمهار سالم همه مثل هم هستند زیرا خوشبختی یکرنگ دارد. این بدبختی است که رنگرنگ است. لذا داستایوفسکی باشخاص جالب توجه زیاد بر می خوریم.

در همین کتابی که اینک در دست شما بیمارانی از قبیل آلکساندر پتروویچ، اکیم اکیمیچ، یو. ف. روتگین، گازین، سوشیلف، علی لوچکا کسمیچ، فومیچ باک لوشین، میخیایله، سیمکالف، شیشکف، لولیکف، کوللر جز آنها، می یابند.

اینها هر کدام طبیعت های مخصوص بخود دارند و از هر حیث با هم فرق دارند مگر از حیث برخوردار بودن از نعمت خدای تعالی.

گناه اینها آن نیست که خیلی گناهکار و مستحق سزای شكنجه ها هستند.

گناه اینها فقط در آن است که به علتی یا به عللی نتوانسته اند و یا نخواسته اند مقررات خشک اجتماع را و یا ساده تر بگوییم مقررات یک عده ذینفع را رعایت کنند و در نتیجه گرفتار سخت ترین عقوبت ها شده و در آغاز جوانی و بهار زندگانی زیر مصایب خرد و متلاشی شده اند.

به راستی این یک تراژدی بزرگ انسانی است که پس از ده هزار سال تمدن هنوز باید موسسه ننگینی به اسم «زندان» وجود داشته باشد بلکه

بهتر است بگوئیم کشورها به صورت زندان درآیند به دست یک عده یغماگر به بدترین صورت غارت گردند و ساکنین بدبخت این کشورها تنها به گناه این که به اندازه کافی مسلح نیستند، به اسارت درآیند و بی رحمانه استثمار گردند.

جای بسی تعجب است که هجی مان کسان که آدمخواری را امری زشت و ناروا می دانند، به این طریق ملل را به اسارت درآورده و آنها را به بدرج می خورند!

این اسارت بشر به دست بشر، کی پایان خواهد یافت؟

ایا میدی هست، در آینده نزدیک و یا دور، دیگر احتیاجی به زندان (که در واقع حاط مافع یک عده از افراد متنفذ و پولدار است) نباشد و ملل بتوانند بی آنکه به یک دیگر را اسیر کنند، در صلح و صفا به سر ببرند؟ این سوال فعلا جوابی ندارد. جواب آن را آینده خواهد داد.

فتودور میخانلویچ در «تاریخ روسی» در یک بیمارستان بینوایان در مسکو به دنیا آمد پدرش مرد دایم الحمر بود و در مزرعه اش بدست رمیت ها کشته شد.

در آن موقع داستایوفسکی ۱۷ ساله برد و در فقر و بیچارگی با برادرش میشل در یک اطاق محقر در مسکو زندان می کرد. چند سال بعد، نخستین داستان خود «مردم بینوا» را به دوستش نکراسف داد تا بخواند و اظهار نظر کند.

دوستش کتاب مزبور را به بیلنسکی، منتقد معروف داستان بیلنسکی بزرگ به نبوغ داستایوفسکی فوراً پی برد و تشویقش کرد که به نویسندگی ادامه دهد.

داستایوفسکی در آغاز نویسنده مبارزی بود ولی پس از خروج از زندان جنبه مذهبی و صوفیگری آثارش رو به شدت گذاشت.

در این آثار، داستایوفسکی کسانی را که با درد و مصیبت مبارزه

می‌کنند نمی‌ستایند بلکه یک احترام مخصوص برای خود درد قابل شده آن را چون بتی مورد پرستش قرار می‌دهد! برای قهرمانان او «ریاضت آرمان بزرگی است» و «رنج همه چیز را پاک می‌کند» خلاصه انجیل کار خود را کرده و روح عظیم داستایوفسکی را در هم شکسته بود.

جای تعجب است یک کتاب در دو نفر دو حالت متضاد ایجاد کند: انجیل نیچه را به مردی مبارز و خشمگین مبدل کرد و به روح او قوت و اعتناء بخشید (علتش هم این بود نیچه پوچیه انجیل را دریافت و علیه آن طغیان کرد) ولی همین کتاب چنان روحیه داستایوفسکی را خراب کرد که تا آخر عمر نتوانست از سرش رهایی یابد.

اگرچه طرز برخورد این دو نفر به افکار مسیح کاملاً متضاد بود ولی هر دو ریال تا پایان عمر با درد و ناکامی دست به گریبان بودند. و هر دو سعی می‌کردند به وسیله‌ای خود را از این مرحله بدبختی نجات دهند.

داستایوفسکی رو به مذهب آمد تا روح خود را در برابر ضربات سرنوشت تخدیر کند، ولی نیچه تا آخرین لحظه دلیرانه جنگید و وقتی که سقوط کرد مثل سقوط بنایی عظیم رانده زلزله بود. ولی سقوط داستایوفسکی در ۲۸ ژانویه ۱۸۸۱ مثل این بود که یک حریق مدهشی به تدریج خاموش شده باشد: آری، داستایوفسکی قوی‌تر، رگش، مرده بود، روز ۲۸ ژانویه. فقط تابوت او را آماده کرده و به خاکش سپردند.